

واکاوی مفهوم ضرب در احادیث تنبیه کودکان برای نماز

علی کریمیان^۱

چکیده

در مصادر حدیثی در باره تربیت دینی کودکان روایات زیادی وجود دارد که در میان آنها مراقبت بر نماز فرزندان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در این بین، احادیثی به چشم می‌خورد که به سبب وجود واژه ضرب، در نگاه اول، از آنها فهمیده می‌شود که معصومان علیهم‌السلام والدین را به زدن کودک در صورت سرپیچی از خواندن نماز ترغیب کرده‌اند. این نوشتار در پی اثبات آن است که با توجه به شواهد لغوی، حدیثی، سیره اهل بیت علیهم‌السلام و یافته‌های روان‌شناختی، این برداشت نادرست بوده و واژه «ضرب» در این احادیث به معنای ملتزم کردن کودک بر خواندن نماز به منظور تمرین و آماده‌سازی برای دوران بلوغ است.

کلید واژه‌ها: حدیث، نماز، تنبیه بدنی، کودک، روانشناسی.

درآمد

در تمام ادیان الهی اساسی‌ترین وظیفه‌ای که بردوش پیامبران گذاشته شده، تربیت دینی انسان‌ها است که شامل رفتارهای فردی، خانوادگی، اجتماعی و ... می‌شود. تربیت دینی همگانی بوده و همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد و در این بین، تربیت کودک از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چنان که در جوامع گوناگون بشری نیز برای تحقق اهداف اجتماعی، سرمایه‌گذاری روی کودکان جایگاه ویژه‌ای دارد. در روان‌شناسی نیز بر این تأکید شده است که پایداری شخصیت انسان‌ها در بزرگسالی به نوع عملکرد در دوران کودکی وابسته است.^۲ در آموزه‌های دینی سفارش‌های خاصی نسبت به تربیت کودک وجود دارد و معصومان علیهم‌السلام

۱. طلبه سطح عالی حوزه علمیه قم. (نویسنده مسؤل) (ali.karimyan@yahoo.com)

۲. رک: روان‌درومان‌گری پویشی فشرده و کوتاه مدت، ص ۳۰.

اصحاب خود را به تربیت صحیح فرزندان بسیار سفارش می کردند. یکی از مهم ترین دستورهایی که ایشان در این زمینه فرموده اند، مراقبت والدین بر نماز فرزندان شان است^۳ و به والدین سفارش شده است که فرزندان خود را پیش از بلوغ به خواندن نماز دستور داده و بر انجام آن تمرین دهند.

در این میان، روایاتی وجود دارد که در نگاه اول از آنها چنین برداشت می شود که اگر کودک در سن نه یا ده سالگی از خواندن نماز سرپیچی کرد، والدین او را تنبیه بدنی کنند. از آن رو که همواره برای والدین این پرسش مطرح بوده و هست که تنبیه بدنی کودک، به ویژه در تربیت دینی چه حکمی دارد، ضروری است احادیث مذکور به تفصیل بررسی شود. نوشتار حاضر در پی مفهوم شناسی و اعتبارسنجی روایات مربوط به این موضوع است.

۱. متن روایات

نخست به گردآوری متن احادیث در نگاشته های شیعی و سنی می پردازیم.

۱-۱. مصادر شیعی

متن این روایات چنین است:

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَضَالَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ سِنِينَ، يُقَالُ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ يُشْرِكُ حَتَّى يَبْلُغَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرُونَ يَوْمًا، فَيُقَالُ لَهُ: قُلْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ يُشْرِكُ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُ أَرْبَعِ سِنِينَ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ قُلْ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ثُمَّ يُشْرِكُ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُ خَمْسَ سِنِينَ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: أَيُّهُمَا يَمِينُكَ وَ أَيُّهُمَا شِمَالُكَ؟ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ، حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ يُقَالُ هَذَا: اسْجُدْ، ثُمَّ يُشْرِكُ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُ سِتِّ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّ لَهُ سِتُّ سِنِينَ صَلَّى وَ عَلِمَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّ سَبْعَ سِنِينَ قِيلَ لَهُ: اغْسِلْ وَجْهَكَ وَ كَفَيْكَ، فَإِذَا غَسَلَهُمَا قِيلَ لَهُ: صَلَّى، ثُمَّ يُشْرِكُ حَتَّى يَبْلُغَ لَهُ تِسْعَ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهِ وَ أُمِرَ بِالصَّلَاةِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهَا، فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ عَفَرَ اللَّهُ لِبُالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛^۴

عبدالله بن فضاله نقل کرده که از امام باقر یا امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: هنگامی که کودک به سه سالگی رسید، هفت مرتبه به او گفته می شود که بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. سپس او را رها می کنند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز او تمام

۳. وسائل الشیعه، باب ۳ از ابواب أعداد فرائض و نوافلها و ما یناسبها.

۴. الأمالی (صدوق)، ص ۳۹۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۱.

شود. در این زمان هفت مرتبه به او دستور می دهند که بگو مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ و او را رها می کنند تا چهار سال او تمام شود. در این هنگام هفت مرتبه به او گفته می شود بگو صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، سپس او را رها می کنند تا پنج سال او تمام شود. در این هنگام به او گفته می شود: دست راست و چپت کدام است؟ زمانی که آن را آموخت، صورت او را رو به قبله می کنند و به او می گویند که سجده کن. سپس او را رها می سازند تا شش سال او تمام گردد. در این هنگام کودک باید نماز به جا آورد و به او رکوع و سجود را آموزش می دهند تا هفت سال وی تمام شود. در این هنگام به او گفته می شود: صورت و دست هایت را بشوی و نماز بخوان. سپس او را رها می کنند تا نه سال او تمام شود. در این هنگام به او گفته می شود: وضو بگیر و نماز بخوان. و برانجام آن دو نیز زده می شود. هنگامی که وضو و نماز را آموخت، خداوند والدین او را می آمرزد. إِنْ شَاءَ اللهُ.

حدیث فوق را شیخ صدوق رحمته الله با دو طریق متفاوت و البته منتهی به «بندار بن حماد» از «عبدالله بن فضاله» در *الامالی والفقیه* خود آورده است. شیخ طوسی رحمته الله نیز آن را در *الامالی* با یک واسطه از شیخ صدوق رحمته الله، به طریقی که در *الامالی* ایشان آمده، نقل کرده است.^۵

۲. وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغُوا سِنِينَ، وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَى تَرْكِهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا، وَ فَرِّشُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرًا؛^۶

امام باقر علیه السلام از پدرش و او نیز از پدرش از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند که فرمود: فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز دستور دهید و ایشان را بر ترک آن در سن نه سالگی تنبیه کنید و در ده سالگی محل خوابیدن آنان را از یکدیگر جدا سازید.

۳. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَخَاطِبًا لِأَوْلِيَاءِ الْأَطْفَالِ مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سِنٍ، وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ؛^۷

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به والدین کودکان فرمودند: فرزندان خود را در سن هفت سالگی به نماز امر کنید و آنها را برانجام آن در سن ده سالگی بزنید.

۵. *الأمالی* (طوسی)، ص ۴۳۳.

۶. *دعائم الإسلام*، ج ۱، ص ۱۹۴.

۷. *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۳۲۸.

۴. عن النبي ﷺ: إذا بلغ الصبي سبع سنين أمر بالصلاة، فإذا بلغ عشرًا ضرب عليها، فإذا بلغ ثلاث عشرة سنة فرقوا بينهم في المضاجع، فإذا بلغ ثمانية عشر علم القرآن...^۸؛
از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: هنگامی که کودک به هفت سالگی رسید، به خواندن نماز امر می شود. هنگامی که به ده سالگی رسید، بر خواندن آن زده می شود. وقتی به سیزده سالگی رسید، مکان خوابیدن آنها را از هم جدا سازید. هنگامی که هیجده ساله شد، قرآن می آموزد ...

۵. قال الصادق عليه السلام: مروا أولادكم بالصلاة وهم أبناء سبع، واضربوهم عليها وهم أبناء عشر، فإنما نأمر أولادنا بالصلاة وهم أبناء خمس، ونضربهم عليها وهم أبناء سبع؛^۹
امام صادق عليه السلام فرمود: فرزندان تان را در هفت سالگی به خواندن نماز دستور دهید و آنان را در نه سالگی بر نماز خواندن بزنید؛ همانا ما فرزندان خود را در سن پنج سالگی بر خواندن نماز امر می کنیم و هنگام رسیدن به هفت سالگی آنان را بر انجام آن می زنیم.

هر چند نیمه اول این حدیث با روایتی که در عوالی نقل شده مشابهت دارد، ولی از آن جا که این حدیث از امام صادق علیه السلام است و حدیث عوالی از نبی اکرم ﷺ نقل شده، احتمال این که هر دو یک حدیث باشند، ضعیف است.

۶. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدَّبَ صِغَارَ أَهْلِ بَيْتِكَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالطُّهُورِ، فَإِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ فَاصْرِبْ وَلَا تَحَاوِزْ ثَلَاثًا؛^{۱۰}
کودکان خود را تا ده سالگی با گفتار بر نماز و طهارت تربیت کن و هنگام رسیدن به این سن آنها را برای تربیت بر آن دو بزن و بیشتر از سه ضربه هم نزن.

۱-۲. مصادر سنی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اکنون به جمع آوری روایات در منابع اهل تسنن می پردازیم:

۱. عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده، قال: قال رسول الله ﷺ: مروا أولادكم بالصلاة وهم أبناء سبع سنين، واضربوهم عليها وهم أبناء عشر، و فرقوا بينهم في المضاجع؛^{۱۱}

عمرو بن شعيب از پدرش و او از نیز از پدرش نقل کرده است که رسول خدا ﷺ

۸. تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۳۳۵.

۹. همان.

۱۰. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۵.

۱۱. سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۸۷ (با کمی تفاوت).

فرمود فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز دستور دهید و آنها را در ده سالگی برانجام آن بزنید و جای خواب آنها را از یکدیگر جدا سازید.

۲. عن عبد الملك بن الربيع بن سبرة، عن أبيه، عن جده قال: قال رسول الله ﷺ علموا الصبي الصلاة ابن سبع سنين، واضربوه عليها ابن عشرة؛^{۱۲}
عبد الملك بن ربيع بن سبره از پدرش و او نیز از پدرش نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: در سن نه سالگی به کودک نماز را بیاموزید و او را برانجام آن در ده سالگی بزنید.

۳. عن أبي رافع قال: وجدنا صحيفة في قراب سيف رسول الله ﷺ بعد وفاته فيها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم و فرقوا بين مضاجع الغلمان و الجوارى و الاخوة و الأخوات لسبع سنين، واضربوا أبناءكم على الصلاة إذا بلغوا أظنه تسعاً؛^{۱۳}
از ابورافع نقل شده که گفت: پس از وفات رسول ﷺ در غلاف شمشیر ایشان کاغذی یافتیم که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم. و میان مکان خواب دختران و پسران و برادران و خواهران در سن هفت سالگی جدایی ایجاد کنید و فرزندان را هنگام رسیدن، به گمانم، نه سالگی بر نماز بزنید.

۴. و عن أنس قال، قال رسول الله ﷺ: مروهم بالصلاة لسبع سنين واضربوهم عليها لثلاث عشرة؛^{۱۴}
از انس نقل شده که گفت پیامبر ﷺ فرمود: فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز دستور دهید و در سیزده سالگی آنها را برانجام آن بزنید.

۵. عن أبي هريرة قال، قال رسول الله ﷺ: علموا أولادكم الصلاة إذا بلغوا سبعا و اضربوهم عليها إذا بلغوا عشراً و فرقوا بينهم في المضاجع؛^{۱۵}
از ابوهیره نقل شده که گفت رسول خدا ﷺ فرمود: به فرزندان در هفت سالگی خواندن نماز را آموخته و هنگام ده سالگی آنان را برانجام آن بزنید و محل خواب آنها را از یکدیگر جدا سازید.

۱۲. سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ السنن الكبرى، ج ۲، ص ۱۴.

۱۳. مسند البزار، ج ۹، ص ۳۲۹.

۱۴. المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۲۵۶.

۱۵. مسند البزار، ج ۱۷، ص ۱۸۹.

۲. بررسی سندی

نخستین جنبه‌ای که در روایات باید بررسی گردد، میزان اطمینان به صدور آن از معصوم علیه السلام است و اساسی‌ترین چیزی که اطمینان به صدور به آن وابسته است، اعتبار سند حدیث است. از این رو، لازم است به بررسی سند روایات یاد شده بپردازیم.

۱-۲. احادیث شیعی

هیچ یک از این روایات گزارش شده در منابع شیعی سند معتبری ندارند. از میان این روایات، تنها حدیث نخست دارای سند است و سایر روایات به طور مرسل نقل شده‌اند. روایت اول نیز - که با دو طریق متفاوت نقل شده - در هر دو سند آن افرادی مجهول،^{۱۶} ضعیف،^{۱۷} مبهم^{۱۸} و یا موارد اختلافی میان علمای رجال^{۱۹} وجود دارد.

۲-۲. احادیث سنی

در میان احادیث اهل تسنن، حدیث نخست دارای سندی حسن^{۲۰} و حدیث دوم از سندی صحیح^{۲۱} برخوردار است؛ ولی سایر احادیث به خاطر وجود افرادی ضعیف،^{۲۲} مجهول^{۲۳} و مبهم^{۲۴} در طریق آنها دارای سندی ضعیف هستند.

۳. بررسی منابع

با وجود این که بیشتر احادیث فوق سند صحیحی ندارد، ولی اگر منبع هر یک از آنها مورد

۱۶. علی بن الحسین السعدآبادی (رک: رجال الطوسی، ص ۱۴۳)؛ موسی بن جعفر البغدادی (رک: رجال النجاشی، ص ۴۰۶؛ فهرست الطوسی، ص ۴۵۳؛ رجال الطوسی، ص ۴۴۹)؛ علی بن معبد (رک: رجال النجاشی، ص ۲۷۳؛ فهرست الطوسی، ص ۲۶۵؛ رجال الطوسی، ص ۳۸۸).
۱۷. محمد بن سنان (رک: رجال النجاشی، ص ۳۲۸؛ فهرست الطوسی، ص ۴۰۶؛ رجال الطوسی، ص ۳۶۴؛ الرجال لابن الغضائری، ص ۹۲).
۱۸. بندار بن حماد و عبدالله بن فضالة.
۱۹. محمد بن خالد البرقی (رک: رجال الطوسی، ص ۳۶۳؛ خلاصة الأقول، ص ۱۳۹؛ رجال النجاشی، ص ۳۳۵؛ الرجال لابن الغضائری، ص ۹۳).
۲۰. رک: المجموع، ج ۳، ص ۱۱.
۲۱. همان.
۲۲. داود بن المحبر در سند حدیث چهارم قرار گرفته که احمد بن حنبل و بخاری و عده‌ای دیگر او را تضعیف کرده‌اند (رک: الضعفاء الصغیر، ص ۴۵؛ العلیل، ج ۱، ص ۳۸۸).
۲۳. محمد بن الحسن العوفی، وی در سند حدیث پنجم قرار دارد.
۲۴. غسان بن عبید الله و یونس بن نافع، این دو نفر نیز در طریق حدیث سوم قرار گرفته است.

اعتماد باشد، می‌توان آن حدیث را پذیرفت. از این رو، به طور مختصر به بررسی میزان اعتبار مصادر شیعی و سنی می‌پردازیم.

۳-۱. مصادر شیعی

- حدیث اول: این حدیث در من لایحضره الفقیه، الامالی شیخ صدوق رحمته الله و الامالی شیخ طوسی رحمته الله نقل شده است که علاوه بر جایگاه والای شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمته الله، کهن بودن سه منبع مذکور نیز سبب پذیرش این حدیث می‌شود.
- حدیث دوم: منبعی به نقل آن پرداخته دعائم الاسلام است که چندان قابل اعتماد نیست؛ زیرا در آن روایاتی نقل شده که خلاف مشهور و حتی خلاف ضروریات مذهب^{۲۵} است. علاوه بر این، مرحوم شیخ حر رحمته الله در وسائل الشیعه یک حدیث هم از این کتاب نقل نکرده است که نشان گر عدم اعتماد ایشان به این کتاب است.^{۲۶}
- حدیث سوم: منبع این حدیث عوالی اللثالی است. مرحوم جزایری - که خود شرحی بر این کتاب نوشته است - می‌گوید:

به نظر می‌آید ابن ابی جمهور احادیث عوالی را از حفظ و یا از کتاب‌های فقهی نقل کرده و هم چنین نقل به معنا کرده است. به همین خاطر کتاب وی دارای اعتبار کافی نیست و برای استنباط احکام نمی‌توان به روایات آن رجوع کرد.^{۲۷}

- همچنین به نظر می‌رسد «ابن ابی جمهور» حدیث مذکور را از منابع سنی نقل کرده است؛ زیرا متنی مطابق با آن در منابع حدیثی اهل تسنن وجود داشته^{۲۸} و در مصادر شیعی نیز وجود ندارد. افزون بر این، مصدر مذکور چندان مورد اعتنای محدثان و بزرگان شیعی، مانند شیخ حر عاملی رحمته الله و دیگران قرار نگرفته است که این خود باعث کاهش اعتبار این منبع است.
- حدیث چهارم و پنجم: افزون بر ارسال سند این دو حدیث، انحصار نقل آنها توسط

۲۵. مانند حکم به حرمت متعه (رک: دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰ ح ۸۵۸ و ۸۵۹). وی بعد از نقل این دو حدیث - که بر حرمت متعه دلالت می‌کند - مقداری در باره اثبات حرمت آن سخن گفته و به قرآن نیز استشهد کرده است.

۲۶. علامه مجلسی رحمته الله در باره این کتاب می‌گوید: «إن أخباره تصلح للتأیید والتأکید؛ روایات دعائم قابل تأیید و تأکید هستند؛ اما باید دانست که ایشان حتی از کتاب‌های ضعیفی که هم از جهت سند و هم از جهت دلالت قابل پذیرش نیستند، روایت آورده است؛ مانند الهدایة الکبری. از این رو شهادت ایشان بر قابل اعتماد بودن روایات دعائم قابل تأمل است (رک: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۸).

۲۷. مدینة الحدیث (جواهر العوالی فی شرح العوالی)، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲۸. حدیث نخست از احادیث اهل تسنن.

علامه رحمته الله در قرن هشتم و عدم وجود آنها در مصادر کهن و قابل اعتماد سبب شده است تا این احادیث نیز دارای اعتبار کافی نیست.

• حدیث ششم: این حدیث نیز به صورت مرسل تنها در مجموعه *ورام* نقل شده است. مصدر مذکور در قرن هفتم نوشته شده و به همین خاطر احادیث مرسل آن قابل اعتماد نیست.

بر اساس آنچه گفته شد، درمی یابیم که از میان شش حدیث نقل شده در منابع شیعی، تنها حدیث نخست قابل اعتماد است.

۳-۲. مصادر سنی

همان طور که گفته شد، حدیث اول و دوم نقل شده در منابع سنی از سند معتبری برخوردار هستند. از این رو، نیاز به بررسی منابع ندارند و فقط در باره سه حدیث دیگر بحث می شود:

• حدیث سوم و پنجم: مصدر این دو حدیث *مسند بزار* است که در حد متوسطی از اعتبار قرار دارد.^{۲۹}

• حدیث چهارم: مصدر این حدیث کتاب *المعجم الأوسط* طبرانی است که این مصدر نیز مانند مصدر سابق در حد متوسطی از اعتبار قرار دارد؛ زیرا طبرانی مقید به جمع آوری احادیث صحیح نبوده و از این رو، در آن احادیث ضعیف نیز بسیار دیده می شود.

براین اساس، در میان احادیث اهل تسنن، دو حدیث نخست قابل اعتماد است.

۴. بررسی محتوایی

اولین گام در مراحل فقه الحدیث، فهم مفردات آن است. از این رو، لازم است واژه های کلیدی و مهم به کار رفته در روایات به طور دقیق بررسی شوند. بدیهی است که در احادیث پیشین واژه «ضرب» جایگاه محوری دارد. به همین خاطر ضروری است تا به مفهوم شناسی آن پردازیم.

۲۹. رک: جزوه تهیه شده در مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث. در این جزوه *مسند بزار* در رتبه ب ۳ قرار گرفته که میزان اعتبار متوسطی را برای آن نشان می دهد.

۴-۱. مفهوم شناسی ضرب

آنچه از مراجعه به منابع لغوی به دست می‌آید، این است که مفهوم واژه «ضرب» گسترده است و برمعانی زیادی منطبق می‌گردد؛^{۳۰} چنان که به تصریح برخی از لغت‌دانان این ماده در تمامی افعال، مگر موارد نادری استفاده می‌شود.^{۳۱} برخی از پرکاربردترین موارد استعمال آن عبارت‌اند از: زدن یک شیء برشیء دیگر،^{۳۲} ملتزم نمودن چیزی با چیز دیگر،^{۳۳} نگه داشتن یک شخص یا چیزی در حالت یا مکان خاصی،^{۳۴} سفر کردن،^{۳۵} مثال زدن،^{۳۶} ایجاد کردن،^{۳۷} مخلوط کردن دو یا چند چیز با یکدیگر^{۳۸} و ...

حال با توجه به این که واژه ضرب از گستره معنایی زیادی برخوردار است، ضروری است معنای مقصود از این واژه در احادیث مورد بحث مشخص گردد.

۴-۲. احتمالات مطرح

با توجه به ترکیب به کار رفته در این احادیث، یعنی ترکیب واژه «ضرب» با «علی» احتمالاتی در معنای حدیث می‌رود. حرف «علی» در این احادیث یا به معنای اصلی خود، یعنی فوقیت بوده و یا به معنای مجازی تعلیل است:

- فوقیت: اگر «علی» در این ترکیب‌ها به معنای فوقیت باشد، در معنای ضرب سه احتمال مطرح است. اکنون به بررسی هر کدام می‌پردازیم:
- زدن: مانند:

«مَنْ ضَرَبَ عَلِيَّ فُخَذِيهِ عِنْدَ الْمُنْصِيبَةِ فَقَدْ حَبِطَ أَجْرُهُ»؛^{۳۹}

هر که هنگام مصیبت (از شدت ناراحتی) بران خود بزند، اجری به او نمی‌رسد.

۳۰. العین، ج ۷، ص ۳۰؛ المحيط فی اللغة، ج ۸، ص ۱۰.
 ۳۱. تہذیب اللغة، ج ۱۲، ص ۱۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۵۴۴؛ تاج العروس، ج ۲، ص ۱۶۷.
 ۳۲. مانند: «وَإِذَا شَتَمْتَنِي مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»؛ و زمانی را که حضرت موسی برای قومش طلب آب کرد، یاد کن. پس ما به او گفتیم که با عصایت به سنگ ضربه‌ای بزن (سوره بقره، آیه ۶۰)
 ۳۳. مانند: «ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَالْمَشْكَنَةُ»؛ ذلت و فقر ملتزم و همراه آنان شد (همان، آیه ۶۱).
 ۳۴. مانند: ضرب علی یدہ؛ او را نگهداشت (لسان العرب، ج ۱، ص ۵۴۵).
 ۳۵. مانند: «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ هنگامی که در زمین سفر کردید (سوره نساء، آیه ۱۰۱).
 ۳۶. مانند: «ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛ خداوند از خود شما برایتان مثال می‌زند (سوره روم، آیه ۲۸).
 ۳۷. مانند: «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ»؛ (در قیامت) میان آنها (بهشتیان و دوزخیان) دیواری به وجود می‌آید (سوره حدید، آیه ۱۳).
 ۳۸. مانند: ضربت الشیء بالشیء؛ آن دو را با یکدیگر مخلوط کردم (لسان العرب، ج ۱، ص ۵۴۸).
 ۳۹. تحف العقول، ص ۱۱۱.

در این گونه موارد، آنچه بعد از علی قرار می‌گیرد، مفعول به است؛^{۴۰} همان طور که در مثال مثال بالا، زدن روی ران پا (فخذ) انجام شده است.

• نگهداشتن: مانند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... مَا مِنْ أَرْضٍ تَفْتَحُ وَلَا حُمْسٍ يُخَمَسُ فَيُضْرَبُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ إِلَّا كَانَ حَرَامًا عَلَى مَنْ يُصِيبُهُ؛^{۴۱}

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که فرمود: ... هیچ زمینی نیست که فتح شده باشد و هیچ خمسی نیست که جدا شده باشد. پس قسمتی از آن نگه داشته شود و پرداخت نگردد، مگر این که حرام خواهد بود.

ملا صالح مازندرانی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذیل این حدیث گفته است:

(فیضرب علی شیء منه)، اُی فیمسکه یقال ضرب علی یده اذا امسک؛^{۴۲}
(فیضرب علی شیء منه)، یعنی مقداری از آن را نگه دارد؛ چنان که در لغت گفته می‌شود: ضرب علی یده، یعنی او را نگه داشت.

چنان که از مثال بالا هویدا است، در این صورت نیز همواره آنچه بعد از «علی» قرار می‌گیرد، همان مفعول به است.

• التزام: مانند:

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمُسْكَنَةُ﴾؛^{۴۳}

ذلت و فقر ملتزم آنان (بنی اسرائیل) شد.

برای فهم دقیق این معنا از ضرب باید به چگونگی کاربرد آن توجه کرد. این ضرب یک فاعل و دو مفعول دارد. مفعول اول بدون واسطه و مفعول دوم با حرف «علی» به کار می‌رود. فاعل آن همان شخصی است که فرد و یا چیزی را ملتزم فرد یا چیز دیگر کرده است. مفعول اول نیز آن است که همراه و ملتزم دیگری شده است و مفعول دوم نیز - که با علی به کار می‌رود - فرد یا چیزی است که مفعول اول ملتزم او شده است؛ چنان که در مثال بالا^{۴۴}

۴۰. مقصود از مفعول به در این جا و همچنین در موارد بعدی، مفعول به در معنا است، نه در لفظ؛ زیرا در لفظ توسط حرف جر علی مجرور شده است.

۴۱. الکافی، ج ۱۵، ص ۶۴۹.

۴۲. شرح الکافی؛ الأصول والروضه، ج ۱۲، ص ۳۸۳.

۴۳. سوره بقره: آیه ۶۱.

۴۴. باید توجه داشت، همان طور که گفته شد در این مثال، فعل مجهول است و مفعول اول جایگزین فاعل شده است. از



خداوند فاعل، ذلت و فقر مفعول اول و بنی اسرائیل مفعول دوم است. حال فرقی ندارد که مفعول اول و همچنین مفعول دوم شخص باشد و یا هر چیز دیگر، مانند ویژگی، حالت، فعل و...؛ زیرا تنها چیزی که ملتزم کردن اقتضا دارد، این است که شخصی یک چیز را همراه چیز دیگری کند و این که این دو چیز چه هستند، از فعل فهمیده نمی‌شود؛ چنان که در مثال فوق نیز اگر بنی اسرائیل خود به دنبال فقر و ذلت رفته و خود را ملتزم آن دو کرده بودند، گفته می‌شد:

ضربوا انفسهم علی الفقر والمسکنة.

اکنون باید بررسی کرد کدام یک از این سه معنا ممکن است در این احادیث مقصود باشد؟

• **زدن:** همان طور که گفته شد، در ضرب به معنای زدن، علی بر سر مفعول می‌آید و معنا ندارد کسی نماز را بزند.

• **نگه داشتن:** در این جا نیز علی بر سر مفعول داخل می‌شود و از آنجا که نگهداشتن نماز بی معنا است، روشن است که این نیز مقصود روایات نیست.

• **ملتزم کردن:** این معنا در احادیث مورد بحث به طور کامل انطباق می‌یابد؛ زیرا همان طور که گفته شد، در ضرب به معنای ملتزم کردن، یک فاعل و دو مفعول وجود دارد؛ در احادیث مورد بحث نیز می‌توان گفت فاعل آن والدین کودک، مفعول اول آن خود کودک و مفعول دوم آن خواندن نماز است. بر این اساس، معنای حدیث چنین خواهد شد: «کودکان را به خواندن نماز ملتزم نمایید».^{۴۵}

• **تعلیل:** در این صورت «علی» در جایگاه بیان سبب زدن است؛ یعنی کودکان خود را به سبب «ترک» نماز بزنید. از آن جا که در استعمالات فصیح نیز علی به معنای تعلیل آمده، برداشت این معنا از حدیث اشکال اساسی در پی ندارد؛ ولی باید شواهد را بررسی کرد تا دریابیم آیا این معنا مراد حقیقی احادیث بوده یا خیر؟

در نتیجه روشن شد که در معنای واژه ضرب در احادیث مورد بحث دو احتمال وجود دارد: ملتزم کردن و زدن. اکنون توضیح مختصری در باره هریک از این دو معنا در این

این رو مقصود از مفعول بدون واسطه در این مثال، همان نایب فاعل است.

۴۵. البته در حدیث اول از منابع شیعی به خاطر این که فعل مجهول بوده و فاعل آن حذف شده است، باید این چنین ترجمه کرد: «کودک بر انجام نماز ملتزم می‌گردد».

احادیث می‌دهیم:

الف) زدن: در این صورت، احادیث مذکور در صدد بیان این هستند که هنگام رسیدن سن کودک به نه یا ده سالگی، در صورتی که از خواندن نماز کوتاهی کرد، بر والدین مستحب است او را تشبیه بدنی کنند. بنا بر این حرف جر «علی»، در عبارت ضرب علیها نیز به معنای لام تعلیل خواهد بود و در حقیقت سبب زدن کودک را - که ترک نماز است - بیان می‌کند.

ب) التزام: در این حالت ترجمه روایات چنین خواهد بود: «کودکان خود را در سن نه یا ده سالگی بر انجام نماز ملتزم نمایید». هدف از این کار نیز این خواهد بود که کودک به خواندن نماز عادت کند و هنگام رسیدن به بلوغ، انجام آن دشوار نباشد.

۴-۳. دیدگاه دانشیان فقه و حدیث

پیش از این که به بررسی قراین پردازیم، ضروری است به بررسی نظر فقها و عالمان حدیثی شیعی و سنی در باره معنای این روایات پردازیم.

۴-۳-۱. عالمان شیعه

در نگارش‌های حدیثی، توضیحی در باره معنای این احادیث داده نشده است. فقط مجلسی اول رحمته‌الله در *لوامع صاحبقرانی* هنگامی که روایت منقول در *الفتیحه* را ترجمه می‌کند، واژه ضرب را به زدن ترجمه نموده است.^{۴۶} ولی با توجه به این که برداشت ابتدایی از این احادیث زدن کودک است، درمی‌یابیم که اگر معنای دیگری از روایات فهمیده بود، از آن جا که با فهم اولی مخالف است و نیاز به بیان دارد، به آن اشاره می‌کرد.

در مصادر فقهی نیز برخی، مانند شیخ طوسی رحمته‌الله،^{۴۷} ابن جنید رحمته‌الله،^{۴۸} مرحوم طبرسی رحمته‌الله،^{۴۹} علامه حلی رحمته‌الله،^{۵۰} و شهید اول رحمته‌الله در بحث‌های مربوط به نماز به روایات مورد بحث اشاره کرده‌اند. تمامی آنها نیز معنای زدن را از ضرب برداشت کرده و در پی آن برخی تلاش کرده‌اند به گونه‌ای این حکم را توجیه کنند؛^{۵۱} زیرا برای آنها این پرسش مطرح بود که چگونه بر کودک

۴۶. *لوامع صاحبقرانی*، ج ۳، ص ۵۱۲.

۴۷. *الخلاص*، ج ۱، ص ۳۰۵.

۴۸. *ذکر الشیعة فی احکام الشریعة*، ج ۲، ص ۳۱۵.

۴۹. *المؤتلف من المختلف بین الأئمة السلف*، ج ۱، ص ۹۹.

۵۰. *نهاية الاحکام*، ج ۱، ص ۳۱۸.

۵۱. *ذکر الشیعة فی احکام الشریعة*، ج ۲، ص ۳۱۵.

۵۲. *تذکره الفقهاء*، ج ۲، ص ۳۳۱.

واجب نیست تا قبل از بلوغ نماز بخواند ولی بر والدین وی مستحب و حتی به نظر برخی واجب است که او را بر ترک نماز بزند؟!

۴-۳-۲. عالمان سنی

شارحان حدیثی اهل تسنن نیز همسان با فقهای شیعه معنای زدن را از واژه ضرب فهمیده‌اند؛ چنان که شوکانی ضرب را به «ایلام للغیر» (وارد کردن درد به دیگری) ترجمه کرده است.^{۵۳}

دیگران نیز مانند نووی و... که این احادیث را در کتاب‌های فقهی و حدیثی مطرح کرده‌اند، تنها معنای زدن را از این احادیث برداشت کرده‌اند.^{۵۴}

۴-۳-۳. دلیل نظر مشهور

به نظر می‌آید فقها چه شیعه و چه سنی هنگام رویارویی با این احادیث، به مفاهیم دیگر «ضرب» التفاتی نداشته‌اند و به جهت فراوانی کاربرد این واژه در معنای زدن و نیز فرهنگ زمانه در متداول بودن تنبیه بدنی کودک، تنها مفهومی که به ذهنشان خطور کرده همین معنا بوده است؛ نه این که معانی دیگر را در نظر گرفته و بعد با جمع‌آوری قراین به این نتیجه رسیده باشند که ضرب به معنای زدن است؛ زیرا هیچ یک از آنها هنگام بحث از این احادیث در کتاب‌هایشان بحثی در باره معنای «ضرب» مطرح نکرده‌اند. افزون بر این، اگر به معنای دیگر ضرب توجه داشتند، دست کم یک نفر برداشتی متفاوت از دیگران مطرح می‌کرد.

اساسی‌ترین عواملی که در شکل‌گیری انصراف ذهنی مذکور نقش داشته سه چیز است:
 ۱. کاربرد زیاد واژه ضرب در معنای زدن؛ همان‌طور که روشن است، پرکاربردترین معنای ضرب، زدن است تا جایی که می‌توان گفت سایر معنای ضرب نیز به زدن بازمی‌گردد.^{۵۵} این نکته باعث می‌شود تا هنگام برخورد با این واژه، ذهن به طور ناخودآگاه این معنا را از لفظ برداشت کند.

۲. مخفی بودن قراین: شواهدی که در این احادیث وجود دارد - که در آینده به آنها اشاره

۵۳. نیل الأوطار، ج ۱، ص ۳۷۸

۵۴. المجموع، ج ۳، ص ۱۱

۵۵. به عنوان مثال معنای ضرب زید علی یده این است که زید بردست او زد و دستش را گرفت تا او را نگهداشته و مانع رفتن وی شود.

خواهیم کرد. کمی نیاز به دقت دارد و ممکن است با نگاهی گذرا به چشم نیاید.
 ۳. فرهنگ زمانه: متداول بودن بهره‌گیری از تنبیه بدنی برای تربیت کودکان به ویژه در گذشته، ناخواسته سبب می‌شد گمان این رود که احادیث مورد بحث از این موضوع سخن گفته است.

نکته‌ای که توجه انسان را به خود جلب می‌کند این است که برخی از فقها بر اساس همین روایات فتوا به وجوب زدن کودک داده‌اند.^{۵۶}

۴ - ۴. بررسی شواهد

نوشتار حاضر در پی آن است تا برداشتی نواز احادیث مورد بحث ارائه کند. با در نظر گرفتن قراین و شواهد زیر به نظر می‌رسد واژه «ضرب» در این احادیث به معنای زدن کودکان بر ترک نماز نیست، بلکه به معنای ملتزم کردن آنها بر انجام آن است. اکنون به بررسی این شواهد می‌پردازیم:

۱. توجه به حرف جر «علی» در جمله «ضَرِبَ عَلَیْهَا» و «اَضْرَبُوْهُمْ عَلَیْهَا». به این بیان که چنان که گفته شد در رابطه با معنای حرف «علی» دو احتمال وجود دارد که در هر صورت معنای ضرب نیز متفاوت از صورت دیگر خواهد بود؛ به این صورت که «علی» اگر به معنای فوقیت باشد، ضرب نیز به معنای ملتزم کردن بوده و اگر به معنای تعلیل باشد، ضرب به معنای زدن خواهد بود.

در این جا باید گفت معنای تعلیل که فقها برای «علی» در نظر گرفته‌اند، نمی‌تواند مقصود باشد؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی «علی» فوقیت بوده و معنای تعلیل جزء معنای مجازی آن محسوب می‌شود و فهم معنای مجازی از یک واژه نیازمند قرینه است. این در حالی است که احادیث موجود از هرگونه قرینه‌ای که بر معنای مجازی دلالت کند خالی است؛ بلکه قرینه برخلاف نیز وجود دارد و آن، این است که بعد از حرف «علی» ضمیری آمده که به نماز برمی‌گردد و معنا ندارد نماز دلیل برای زدن باشد، بلکه ترک نماز علت زدن است. در تقدیر گرفتن عبارت «ترک» بعد از «علی» نیز خلاف قاعده «اصالت عدم تقدیر»^{۵۷} است که در علم

۵۶. شیخ طوسی رحمته‌الله در الخلاف گفته است: «این زدن بر ولی واجب است، نه کودک» (الخلاف، ج ۱، ص ۳۰۵). مقصود از این که بر کودک واجب نیست، آن است که با وجود این که بر ولی واجب است کودک را به خاطر ترک نماز بزند، ولی بر کودک واجب نیست نماز بخواند. همچنین شوکانی در نیل الأوطار از احادیث مذکور وجوب را تلقی کرده است (نیل الأوطار، ج ۱، ص ۳۷۸).

۵۷. این قاعده بیان‌گران است که هرگاه شک کردیم، واژه یا عبارتی در جمله حذف شده است یا خیر، از ظاهر لفظ

اصول مطرح می‌شود.

باید به این نکته توجه داشت که اصالت عدم تقدیرمانند بسیاری از قواعد اصولی دیگر نیست که فقط برای خروج از سردرگمی وظیفه‌ای برای ما قرار دهد تا به آن رجوع کنیم، بلکه ظهور لفظ را تعیین می‌نماید.

تنها قرینه‌ای که ممکن است در این احادیث بر معنای مجازی دلالت کند، این است که در حدیث دعائم الاسلام^{۵۸} واژه ترک بعد از «علی» به کار رفته است؛ زیرا وجود این کلمه نشان می‌دهد که «علی» بیان گرسبب زدن، یعنی رها کردن نماز است.

به نظر می‌آید افزودن این عبارت به حدیث توسط نساخ یا مؤلف، با توجه به برداشتی که از حدیث داشته‌اند، صورت گرفته و در متن اصلی حدیث وجود نداشته است. شاهد بر این ادعا نیز آن است که همین حدیث در عوالی^{۵۹} به صورت «وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَیْهَا» نقل شده است. علاوه بر این، در سایر احادیثی که در مصادر شیعی و سنی نقل شده و خانواده حدیثی روایت مذکور را تشکیل می‌دهند، عبارت «ترک» نقل نشده است و این، احتمال وقوع تصحیف را تقویت می‌کند.

نیز، چنان که گذشت، این حدیث فاقد اعتبار کافی است.

براین اساس، «علی» در معنای اصلی خود، یعنی فوقیت به کار رفته و در پی آن نیز ضرب به معنای ملتزم کردن است.

۲. قرینه دوم عبارت «ثُمَّ يُتْرَكُ» است که در حدیث اول از منابع شیعی چند بار تکرار شده است؛ به این بیان که از ابتدای حدیث، هر بار که معصوم علیه السلام متناسب با سن کودک دستور خاصی برای تربیت او داده است، در پی آن فرموده: «ثُمَّ يُتْرَكُ» (سپس رها می‌شود)؛ به عنوان مثال در چهار سالگی فرموده است که هفت مرتبه به کودک گفته می‌شود بگو: «صَلَّى اللهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» و در پی آن می‌گوید: «ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ خَمْسُ سِنِينَ» (سپس رها می‌شود تا ۵ سال او تمام شود)؛ ولی در مرحله آخر، در سن نه سالگی، پس از بیان این که والدین باید کودکان خود را به خواندن نماز دستور دهند، گفته است: «وَ ضَرَبَ عَلَیْهَا». امام علیه السلام، در واقع، «ضرب» را در مقابل «ترک» قرار داده است. از این رو، می‌توان با استفاده از

چنین استفاده می‌شود که هیچ چیزی از عبارت کاسته نشده و گوینده یا نویسنده تمام الفاظ مقصود خویش را بیان

کرده است (رک: اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۰).

۵۸. حدیث دوم از مصادر شیعی.

۵۹. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۵۲.

قرینه مقابله^{۶۰} - که در عبارت «ثُمَّ يُتْرَكُ» وجود دارد - برای «ضرب» معنایی متقابل با «رها کردن»، یعنی «ملتزم نمودن» در نظر گرفت.

ممکن است چنین تصور شود که ترک نیز به معنای نزدن کودک است؛ یعنی تا پیش از نه سالگی کودک را رها کرده و او را به خاطر انجام ندادن دستورهای تربیتی ننزید، ولی هنگام رسیدن به این سن وی را به خاطر ترک نماز بنزید. این احتمال نیز با کمی دقت از بین خواهد رفت؛ زیرا چنان که روشن است، معصوم عَلَيْهِ السَّلَام برای این ترک و رها کردن، انتهایی قرار داده است و انتهای آن مقطع سنی پیش رویی است که برنامه تربیتی جدیدی دارد؛ به عنوان مثال در حدیث آمده است: هنگامی که کودک به سه سالگی رسید، هفت مرتبه به او می‌گویند بگو: «لا إله الا الله» سپس رها می‌شود تا به چهار سالگی برسد.

حال با توجه به این که چهار سالگی انتهای مدت آزاد گذاشتن کودک است، اگر ترک به معنای نزدن کودک بود معنای حدیث چنین می‌شد: (تا چهار سالگی او را رها کنید و ننزید ولی هنگام رسیدن به این سن او را بنزید) در حالی که این معنا صحیح نیست؛ زیرا امام عَلَيْهِ السَّلَام هنگام رسیدن به چهار سالگی دستور به زدن نداده است، بلکه دستور تربیتی جدیدی به پدر و مادر می‌دهد.^{۶۱} از این جا روشن می‌شود که معنای (ترک) در حدیث مذکور نزدن کودک نیست، بلکه معنای آن این است که والدین در بازه زمانی مشخصی مانند مدت میان سه تا چهار سالگی، فرزند خود را آزاد بگذارند و او را مورد امر و نهی قرار ندهند؛ ولی وقتی چهار سال او تمام شد، دوباره به او دستور بدهند که مثلاً سجده انجام بده و سپس او را تا مرحله بعد آزاد بگذارند. این رویه تا هنگامی که فرزند به نه سالگی برسد، ادامه می‌یابد؛ اما در این هنگام دیگر او را رها نکرده و وی را ملتزم به خواندن نماز کنند.

با توجه به آنچه گذشت، درمی‌یابیم که حدیث در جایگاه بیان رویکردهای مختلف و متناسب والدین با سن فرزند است. از این رو، در برهه سه تا نه سالگی به پدر و مادر دستور می‌دهد که به سبب کم بودن سن فرزند، او را ملتزم به کاری نکنند؛ ولی در نه سالگی او را ملتزم به خواندن کرده تا با آن انس بگیرد و پس از بلوغ مداومت در انجام آن برایش آسان

۶۰. قرینه مقابله - که تا حد زیادی با قاعده «تعرف الأشياء بأضدادها» شباهت دارد - به این معناست که هرگاه دو یا چند چیز در عبارتی مقابل یکدیگر قرار گرفتند، هریک از آنها می‌تواند مقصود از دیگری را روشن سازد. فقها از این قرینه در موارد زیادی، مانند تخصیص عام، تعمیم خاص، تعیین یکی از معانی مشترک یا حقیقت و مجاز و... استفاده می‌کنند.

۶۱. یاد دادن تفاوت دست چپ و راست و دستور به سجده کردن در مقابل قبله.

باشد.

۳. در حدیث نخست از منابع شیعی، پس از این که امام علیه السلام دستور به ضرب داده است، می‌گوید:

فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لِيُوَالِدِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛

پس هنگامی که کودک وضو و نماز را آموخت، ^{۶۲} ان شاء الله خداوند پدر و مادرش را بیامرزد.

با توجه به این جمله درمی‌یابیم که انگیزه معصوم علیه السلام از دستور به ضرب کودک، این است که وی نماز را بیاموزد. حال اگر مقصود از «ضرب» تنبیه بدنی باشد، نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این است که زدن را ابزاری برای آموزش نماز به کودک معرفی کرده است؛ در حالی که این حرف بدون شک اشتباه است؛ زیرا زدن هیچ‌گاه باعث نمی‌شود کودک نماز را بیاموزد، بلکه سبب می‌شود هنگامی که آن را آموخت، از انجام آن سرباز نزند. با مراجعه به کتاب‌های فقهی نیز درمی‌یابیم که آنان هم تنبیه بدنی را وسیله‌ای برای جلوگیری از ترک نماز کودک قرار داده‌اند، نه آموزش نماز.

بنا بر این، اگر منظور از «ضرب» تنبیه بدنی بود، تناسب گفتاری متعارفی میان عبارت‌های حدیث به وجود نمی‌آید و باید سفارش به زدن کودک، پس از بیان تمامی مراحل آموزش، به عنوان ابزاری برای ترغیب فرزند به خواندن نماز مطرح می‌شد.

این در حالی است که اگر «ضرب» را به معنای «ملتزم کردن» ترجمه کنیم، با عبارتی که در ذیل حدیث آمده، تناسب پیدا خواهد کرد و منظور از ضرب تمرین دادن کودک بر انجام نماز با انگیزه آموزش کامل و صحیح آن به وی خواهد بود.

۴. یکی دیگر از شواهد، این است که در حدیث نخست از منابع شیعی، علاوه بر ضرب کودکان برای نماز، به ضرب آنها برای وضو نیز دستور داده شده است. در این صورت، اگر ضرب را به معنای زدن بگیریم، لازم می‌آید امام علیه السلام به زدن کودک برای وضو نگرفتن نیز دستور داده باشد؛ در حالی که چنین چیزی بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا هر چند ممکن است معصومان علیهم السلام برای مصلحت نماز - که رکن و اساس دین بوده و در میان عبادات درجه

۶۲. باید دانست معنای «فلان تعلم الفعل» این است که فلانی انجام آن کار را خوب و کامل آموخت؛ چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «فَتَبَيَّنَّا لَكُمُ الْإِسْلَامَ الَّذِي كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ قَبْلُ وَتَعَلَّمْتُمْ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ»؛ پس از آن دو (فرشته) چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن بین زن و شوهر جدایی ایجاد می‌کردند. از این رو، معنای «فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ...» نیز این است که «هرگاه کودک وضو گرفت و نماز خواندن را آموخت...».

نخست را به خود اختصاص داده است - حتی دستور به زدن کودک نیز داده باشند؛ ولی وضو گرفتن، بدون شک، قابل قیاس با نماز نیست و معنا ندارد که شریعت دستور داده باشد کودک را پیش از رسیدن به بلوغ به سبب ترک آن تنبیه کنند. افزون بر این، چنان که گذشت، حکم به زدن فرزند برای ترک نماز نیز تعجب برخی فقها را برانگیخته است و آنان را واداشته تا به گونه‌ای آن را توجیه کنند؛ چه رسد به وضو که مقدمه‌ای برای نماز است. از این جا درمی‌یابیم ضرب به معنای زدن نیست، بلکه به معنای ملتزم کردن است.

۵. احادیث متعارض

بر فرض پذیرش این که واژه ضرب در احادیث مذکور به معنای تنبیه بدنی باشد، اشکال دیگری پدید خواهد آمد و آن تعارض با دسته‌ای دیگر از روایات است؛ روایاتی که از برخورد فیزیکی با کودک نهی شده است؛ مانند:

قَالَ بَعْضُهُمْ: سَكَوْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ابْنِ أَبِي، فَقَالَ: لَا تَضْرِبْهُ وَاهْجُرْهُ وَلَا تُطَلِّ؛^{۶۳}
یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام می‌گوید: روزی در محضر امام علیه السلام از فرزندم شکایت کردم. امام علیه السلام فرمود: کودکت را نزن، ولی مدت کوتاهی با او قهر کن.

همان طور که روشن است، این حدیث از تربیت فرزند سخن گفته است و از آن فهمیده می‌شود که تنبیه بدنی هر چند برای تربیت کودک باشد، برخورد مناسبی نیست. برخی از روایات نیز در موارد خاصی، مانند جایی که شخص نام فرزند خود را فاطمه یا محمد گذاشته است، از زدن کرده نهی است؛ مانند:

عَنِ السَّكُونِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا مَغْمُومٌ مَكْرُوبٌ، فَقَالَ لِي: يَا سَكُونِيُّ! مِمَّا عَمَلِكُ؟ قُلْتُ: وُلِدْتُ لِي ابْنَةٌ، فَقَالَ: يَا سَكُونِيُّ! عَلَى الْأَرْضِ تَقْلُهَا وَعَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... أَمَّا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسْبِهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَضْرِبُهَا؛^{۶۴}
سکونی می‌گوید: روزی به محضر امام صادق علیه السلام رفتم؛ در حالی که غمگین و ناراحت بودم. ایشان به من فرمود: چرا ناراحتی؟ عرض کردم: زیرا دختردار شده‌ام. امام علیه السلام فرمود: ای سکونی، سنگینی او را زمین تحمل می‌کند و روزی او را نیز خدا می‌دهد... اگر نام دخترت را فاطمه گذاشتی، هرگز به او فحش نده و او را لعن نکن و نیز او را نزن.

۶۳. عدة الداعی ونجاح الساعی، ص ۸۹.

۶۴. الکافی، ج ۱۱، ص ۴۴۷.

همان طور که روشن است، این حدیث کودکانی را که نام دیگری جز فاطمه دارند، نیز در بر می گیرد و معنای روایت این نیست که زدن کودکی که اسمش فاطمه است، برخورد نامناسبی است، ولی در باره بقیه کودکان روش خوبی برای تربیت و یا هر چیز دیگری است، بلکه می خواهد بگوید هر چند زدن کودک به طور کلی درست نیست، ولی به خاطر حرمت و جلالتی که صاحب این اسم دارد، دو چندان ناپسند می شود. شاهد بر این حرف نیز آن است که امام علیه السلام زدن را در کنار فحش دادن و لعن کردن آورده که در باره هیچ کودکی جایز نیست.

۶. سیره اهل بیت علیهم السلام

در صورتی که دیدگاه مشهور در باره معنای روایات را بپذیریم، علاوه بر تعارض با دسته دیگری از روایات، با سیره معصومان علیهم السلام نیز معارض خواهد بود. از مطالعه روایات روشن می شود که اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه فرزندان خود را برای تربیت دینی تنبیه بدنی نمی کردند؛ زیرا با توجه به این که جوانب مختلف زندگی آنها از جمله روابط با فرزندان شان برای ما گزارش شده است، با این حال، هیچ یک از اصحاب زدن کودکان را در سیره معصومان علیهم السلام مشاهده و در پی آن نقل نکردند.

تنها روایاتی که تعداد کمی را نیز تشکیل داده اند، حاکی از این هستند که برخی از امامان برای کار اشتباهی که برخی از برده هایشان انجام داده بودند، آنها را زده اند؛^{۶۵} ولی اولاً این احادیث در باره غلام است، نه کودک. ثانیاً در برخی از روایات، پس از این که معصوم علیه السلام برده خود را زده، به شدت پشیمان شده است^{۶۶} تا جایی که در روایتی امام سجاد علیه السلام به غلام خود تازیانه داده و از او خواسته تا به جبران کتکی که به او زده، با شلاق او را قصاص کند.^{۶۷} این که هیچ روایتی در باره زدن کودکان از سیره معصومان علیهم السلام به دست ما نرسیده و حتی در رابطه با بردگان نیز وضعیت روایات این چنین است، فهمیده می شود که در زندگانی اهل بیت علیهم السلام تنبیه بدنی برای تربیت کودک هیچ جایگاهی نداشته است. احتمال این که شاید کودکان آنها نیز از درجه ای برخوردار بودند که نیازی به زدن

۶۵. همان، ج ۱۰، ص ۴۶۲؛ الزهد، ص ۴۵.

۶۶. ممکن است گفته شود احادیث مذکور با مقام عصمت علیهم السلام تعارض دارد و این نکته سبب طرح این دسته از روایات می شود.

۶۷. الزهد، ص ۴۳.

نداشته‌اند، صحیح نخواهد بود؛ زیرا در میان فرزندان اهل بیت علیهم‌السلام نیز افراد زیادی بودند که به درجه عصمت نرسیده و مانند سایر کودکان بودند.

۷. دیدگاه دانش روانشناسی

در این بخش با محوریت یافته‌های نو در دانش روانشناسی به بررسی محتوای روایات مورد بحث می‌پردازیم. همسو بودن مفهومی که از روایات برداشت می‌شود، با آنچه در این علم به اثبات رسیده است، می‌تواند مؤید خوبی برای درستی آن معنا باشد. از این رو، معنایی را که فقها و دانشمندان حدیث از این روایات برداشت کرده‌اند و همچنین معنایی که در بخش گذشته با قراین به اثبات رسید، از این منظر می‌نگریم.

۷-۱. آثار تنبیه بدنی کودک

در این جا پیامدهایی را که تنبیه بدنی در روان و ذهن کودک ایجاد می‌کند، بررسی می‌کنیم. آنچه روان‌شناسان در تحقیقات خود به دست آورده‌اند، این است که زدن کودک آثار زیان‌بار و مخربی در پی دارد که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. اضطراب: تنبیه بدنی کودک باعث می‌شود کودک همواره در اضطراب باشد؛ زیرا همیشه می‌اندیشد که در صورت روی دادن اتفاقی مشابه با عمل گذشته - که در اثر آن تنبیه شده بود - دوباره و به ویژه در میان جمع تنبیه شود. این دلهره - که دائم ذهن کودک را به خود مشغول نموده است - علاوه بر این که مانع پیشرفت وی می‌گردد، نیز ممکن است زمینه را برای پیدایش اختلالات روانی آماده سازد.

۲. کاهش اعتماد به نفس: کودکی که در پی هراشتباه یا عمل نادرست تنبیه می‌شود، در خود احساس بی‌کفایتی نسبت به انجام کارهای دیگر، به ویژه کارهای بزرگ کرده و شهامت خود را از دست می‌دهد.

۳. احساس تحقیر: کودک یا نوجوانی که کتک می‌خورد، شخصیتش تحقیر شده، به مرور زمان عزت نفس خود را از دست می‌دهد و به این باور می‌رسد که در جامعه جایگاه مناسبی ندارد. از این رو، امکان دارد هر عمل خلافی از او سر بزنند. در حدیث آمده است:

خود را از شر کسی که خویشتن را حقیر می‌داند، در امان ندان.

۴. ظهور مجدد: رفتار تنبیه شده، پس از پایان یافتن تنبیه، در خزانه رفتار فرد باقی می‌ماند و به محض این که عامل تنبیه کننده ضعیف شد، آن رفتار مجدداً ظاهر می‌گردد.

۵. زورگویی: استفاده از زدن برای تربیت کودک به او یاد می‌دهد که برای محقق ساختن خواسته‌های خود می‌تواند از ابزار زورگویی بهره‌برد. از این رو، ممکن است ضعیف‌تر از خود را برای رسیدن به خواسته‌های صحیح و حتی غیر صحیح مورد ضرب و شتم قرار دهد.

۶. دروغ‌گویی: یکی از مهم‌ترین چیزهایی که کودک را به دروغ‌گویی وامی‌دارد، ترس از مجازات است. هنگامی که کودک بر این باور باشد که اگر چنین کار اشتباهی از او سر بزند تنبیه خواهد شد، برای فرار از این مجازات ممکن است خطای خود را با دروغ بپوشاند تا گرفتار مجازات نشود.

۷. ریاکاری: هنگامی که کودک از سوی والدین و بزرگ‌ترها به خاطر ترک عملی مانند نماز تنبیه شود، هیچ‌گاه نسبت به انجام آن کار ترغیب نمی‌شود، بلکه تنها چیزی که از این کتک خوردن در او به وجود می‌آید، ترس از شخصی است که او را می‌زند. از این رو، زدن نمی‌تواند ابزار مناسبی برای تربیت کودک باشد، بلکه او را به ریاکاری در مقابل شخص تنبیه کننده وامی‌دارد.

۸. افسردگی: از دیگر اثرات منفی تنبیه بدنی این است که این کار سبب می‌شود تا شادی و نشاط آنها سرکوب شود. وقتی فرزند از ناحیه پدر و مادر که نزدیک‌ترین افراد به او هستند تنبیه شود، سبب گوشه‌گیری و افسردگی کودک می‌شود.^{۶۸}

زدن کودک علاوه بر پیامدهای منفی گذشته، دارای تأثیرات دیگری مانند پرخاش‌گری نیز هست که تا حد بالایی می‌تواند در روان کودک خدشه وارد کند. همان‌طور که روشن است، بیشتر این پیامدها متأثر از تخریب شخصیت کودک است. از این رو، در صورتی که زدن به طور ملایم نیز باشد، تأثیرات منفی خود را به دنبال خواهد داشت.

۷-۲. تمرین در کودکی

با توجه به قراین گذشته روشن شد که معنای ضرب در احادیث مورد بحث ملتزم کردن و تمرین دادن کودک به خواندن نماز است. اکنون می‌خواهیم بدانیم این رویکرد تربیتی از منظر روانشناسی چه تأثیراتی دارد؟

روان‌کاوان معتقدند شکل‌گیری الگوهای پایدار شخصیتی از کودکی آغاز می‌شود و تجارب دوران کودکی نقش مهمی در تحول شخصیت دارند.^{۶۹}

۶۸. برگرفته از: تغییر رفتار و رفتار درمانی، ص ۳۵۵؛ تنبیه آری یا خیر، ص ۷۱-۷۳؛ روانشناسی مرضی تحولی، ص ۱۰۳.

۶۹. روان‌درمان‌گری پویایی فشرده و کوتاه مدت، ص ۳۰.

در روایات نیز بر این تأکید شده است که به طور کلی، چه در کودکی و چه در بزرگسالی، تمرین و عادت بر انجام هر کاری سبب آسانی آن می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لِسَانَكَ يَسْتَدْعِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ وَ نَفْسُكَ تَقْتَضِيكَ مَا أَلْفَتَهُ؛^{۷۰}

زبان تو را بر هر چه عادت داده باشی، آن را از تو طلب می‌کند و نفس تو را هم با هر آنچه الفت داده باشی، خودش آن را از تو می‌طلبد.

حضرت علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید:

لِلْعَادَةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ سُلْطَانٌ؛^{۷۱}

عادت بر انجام هر کاری اختیار را از انسان گرفته و او را وادار به انجام آن کار می‌کند.

بر این اساس، تداوم در انجام هر رفتاری، به ویژه در کودکی، سبب پایداری آن در شخصیت انسان می‌شود. از این رو، اگر واژه ضرب در احادیث مورد بحث به معنای ملتزم کردن باشد، با این یافته روانشناسی کاملاً انطباق پیدا کرده و دستور به ضرب به این منظور خواهد بود که کودک پس از رسیدن به بلوغ نیز بدون هیچ مشقتی نماز خود را بخواند. روشن است که این یک پیامد مثبت و موثر در شخصیت دینی کودک است. از این رو، احتمال این که همین معنا در روایات مورد بحث مقصود باشد را تقویت می‌کند.

جمع بندی

احادیثی که در نگاه اول والدین را ترغیب به تنبیه بدنی کودکان در اثر سرپیچی از خواندن نماز کرده با اشکالاتی رو به رو است. شواهد درونی نشان می‌دهد برداشت فقها و دانشمندان حدیثی از این روایات - که همسوبا ظهور ابتدایی آنها است - مقصود روایات نیست، بلکه با توجه به قراین یاد شده به نظر می‌رسد واژه ضرب به کار رفته در این احادیث به معنای زدن نیست، بلکه در معنای دیگر خود یعنی، لزم کردن (به کار رفته است. بر این اساس، روایات مذکور در صدد بیان این است که هنگام رسیدن سن کودک به نه سالگی، والدین او را بر خواندن نماز ملتزم کرده و تا کودک رفته رفته خواندن نماز را به طور صحیح و کامل بیاموزد و همچنین در اثر انسی که در این سن با آن گرفته است، بعد از بلوغ نیز به راحتی از انجام آن بر آید.

۷۰. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷۲.

۷۱. همان، ص ۵۴۴.

افزون بر این، در صورتی که معنای این روایات نیز همان چیزی باشد که فقها فهمیده‌اند، با دسته‌ای از روایات و سیره اهل بیت علیهم‌السلام تعارض خواهد داشت. همچنین یافته‌های دانش روانشناسی نیز زدن را رویکرد تربیتی مناسبی نمی‌داند و از طرفی، تمرین کردن، به ویژه در سن کودکی را عامل مؤثری در شکل‌گیری شخصیت انسان می‌داند. این یافته‌ها نقش مهمی در تأیید آنچه نوشتار حاضر به آن رسیده است، ایفا می‌کند.

کتابنامه

- *أصول الفقه*، محمد رضا مظفر (م ۱۳۸۳ ق)، قم: اسماعیلیان، پنجم، ۱۳۷۵ ش
- *الأمالی*، محمد بن علی بن بابویه صدوق (م ۳۸۱ ق)، تهران: کتابچی، ششم، ۱۳۷۶ ش.
- *الأمالی*، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق)، قم: دار الثقافة، اول، ۱۴۱۴ ق.
- *بحار الأنوار*، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، محقق / مصحح: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ ق.
- *تاج العروس*، مرتضی محمد بن محمد زبیدی (م ۱۲۰۵ ق)، علی شیری، بیروت: دار الفکر، اول، ۱۴۱۴ ق.
- *تحف العقول*، ابن شعبه حسن بن علی حرانی (قرن ۴)، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، دوم، ۱۳۶۳ ق.
- *تذکرة الفقهاء*، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی حلّی (م ۷۲۶ ق)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، اول.
- *تغییر رفتار و رفتار درمانی*، علی اکبر سیف، تهران: دوران، نوزدهم، ۱۳۹۳.
- *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، اول، ۱۴۰۹ ق.
- *تنبیه آری یا خیر*، مجید همتی، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله، اول، ۱۳۸۷.
- *تهذیب اللغة*، محمد بن احمد ازهری (م ۳۷۰ ق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۱ ق.
- *خلاصة الاقوال*، علامه حلّی (م ۷۲۶ ق)، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.
- *الخلاف*، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق)، تصحیح: علی خراسانی، سید جواد شهرستانی، مهدی طه نجف و مجتبی عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۰۷ ق.

- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد بن حیون مغربی (م ۳۶۳ق)، تصحیح: آصف فیضی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، دوم، ۱۳۸۵ق.
- ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، شهيد اول محمد بن مکى عاملی (م ۷۸۶ق)، تصحیح: جمعی از پژوهشگران مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۹ق.
- رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه، سوم، ۱۳۷۳ش.
- الرجال لابن الغضائری، احمد بن حسین واسطی بغدادی (م ۴۵۰ق)، تصحیح: محمد رضا حسینی، قم: دار الحديث، اول، ۱۳۸۴.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی (م ۴۵۰ق)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة، ششم، ۱۳۶۵ش.
- روان درمان گری پویشی فشرده و کوتاه مدت، نیما قربانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۸۲ش.
- الزهد، حسین بن سعید کوفی اهوازی (قرن ۳)، محقق و مصحح: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم: المطبعة العلمية، دوم، ۱۴۰۲ق.
- سنن أبی داود، ابن الأشعث السجستانی (م ۲۷۵ق)، مصحح: سعید محمد اللحام، بیروت: دار الفکر، اول، ۱۴۱۰ق.
- سنن الترمذی، الترمذی (م ۲۷۹ق)، تحقیق و تصحیح: عبد الوهاب عبد اللطیف، بیروت: دار الفکر، دوم، ۱۴۰۳ق.
- السنن الکبری، أحمد بن الحسین البیهقی (م ۴۵۸ق)، بیروت: دار الفکر، بی تا.
- شرح الکافی؛ الأصول والروضة، محمد صالح بن احمد مازندرانی (م ۱۰۸۱ق)، محقق و مصحح: ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية، اول، ۱۳۸۲ق.
- الضعفاء الصغیر، البخاری (م ۲۵۶ق)، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، بیروت: دار المعرفة، دوم، ۱۴۰۶ق.
- عدة الداعی ونجاح الساعی، ابن فهد احمد بن محمد حلی (م ۸۴۱ق)، محقق / مصحح: احمد موحدی قمی، دار الکتب الإسلامی، اول، ۱۴۰۷ق.
- العلیل، أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، تحقیق: دکتر وصی الله بن محمود عباس، المكتب الإسلامی، بیروت: ۱۴۰۸، اول.
- عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ابن أبی جمهور محمد بن زین الدین (زنده در

- ٩٠١ق)، مجتبى عراقى، قم: دار سيد الشهداء للنشر، اول، ١٤٠٥ق.
- غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تميمى آمدى (م٥٥٠ق)، محقق / مصحح: سيد مهدي رجائى، قم: دار الكتاب الإسلامى، دوم، ١٤١٠ق.
- فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، محمد بن حسن طوسى (م٤٦٠ق)، قم: ستاره، اول، ١٤٢٠ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى (م٣٢٩ق)، قم: دار الحديث، اول، ١٤٢٩ق.
- كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدى (م١٧٥ق)، قم: نشر هجرت، دوم، ١٤٠٩ق.
- لسان العرب، ابن منظور محمد بن مكرم (م٧١١ق)، بيروت: دار صادر، سوم، ١٤١٤ق.
- لواعص صاحبقرانى مشهور به شرح فقيهه، محمد تقى بن مقصود على مجلسى (م١٠٧٠ق)، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤١٤ق.
- المؤلف من المختلف بين أئمة السلف، امين الإسلام فضل بن حسن طبرسى (م٥٤٨ق)، محقق و مصحح: مدير شانه چى، واعظ زاده، زاهدى، دكتور مصطفى، دكتور فاطمى، دكتور موحد و سيد مهدي رجائى، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، اول، ١٤١٠ق.
- المجموع، النووى (م٦٧٦ق)، دار الفكر، بيروت: بى تا، دوم.
- مجموعة وزام، ورام بن أبى فراس (م٦٠٥ق)، قم: مكتبه فقيهه، اول، ١٤١٠ق.
- المحيط فى اللغة، اسماعيل بن عباد (م٣٨٥ق)، آل ياسين، محمد حسن، عالم الكتب، بيروت: ١٤١٤هـ. ق، اول.
- مدينة الحديث (جواهر الغوالى فى شرح العوالى)، سيد نعمت الله جزائرى (م١١١٢ق)، بيروت: دار المحجة، اول ٢٠١٦م.
- المعجم الأوسط، الطبرانى (م٣٦٠ق)، بى جا، دار الحرمين، ١٤١٥ق.
- مسند أحمد، أحمد بن حنبل (م٢٤١ق)، دار صادر، بيروت: بى تا.
- مسند البزار (البحر الزخار)، أبوبكر أحمد بن عمرو المعروف بالبزار (م٢٩٢ق)، محفوظ الرحمن زين الله. عادل بن سعد، مدينه منوره: مكتبة العلوم والحكم، اول، ٢٠٠٩م.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن بابويه (م٣٨١ق)، على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، ١٤١٣ق.
- نهاية الاحكام فى معرفة الأحكام، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى حلى، (م٧٢٦ق)، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، اول، ١٤١٩ق.
- نيل الأوطار، الشوكانى (م١٢٥٥ق)، دار الجيل، بيروت: ١٩٧٣م.